

۱۷۶۹۴

دوستی اسلام و مسیحیت

موریس بورمن

ترجمه سید علیرضا هاشمی زاده - مأخذ:

سالنامه اسلام و مسیحیت

ترجمه تفسیر آیه ۸۲ و قسمت اول آیه ۸۳
از سوره پنجم قرآن:

خداوند در این آیات که بیان حالت نفسانی اهل کتاب در دشمنی و دوستی نسبت به مؤمنان (مسلمانان) و میزان نزدیکی و بعد آنها به این گروه و به همین ترتیب رد بیان وضعیت مشرکان آمده است به محاجه با ایشان و بیان شأن آنها می پردازد و می فرماید: «همانا دشمن ترین مردم نسبت به کسانی که ایمان آورده اند آنانی را خواهی یافت که می گویند ما نصرانی هستیم» (قسمت اول آیه ۸۲). دشمنی کینه ایست که اثر آن در گفتار و کردار جلوه گر است: همان گونه که دوستی، برخلاف همه آنهایی که صرفاً و به سادگی آن را به محبت تقلیل می دهند محبتی است که اثر آن در گفتار و کردار پدیدار می گردد. اینکه آیه را صادق بر معاصران نزول آن بگیریم، ظهور بیشتری دارد. مخصوصاً اگر مخاطب آن را پیامبر بدانیم. همانا که بدترین مسائلی که پیامبر متحمل آن شد، ناشی از دشمنی و اذیت و آزار یهودیان حجاز در مدینه و حوالی آن و همچنین اعراب مشرک به ویژه در مکه و نزدیکی آن بوده است و حال آنکه هرگز چنین دشمنی و اذیت و آزاری از جانب مسیحیان به خود ندیده اند. علاوه بر آن بهترین دوستی ها را از جانب مسیحیان همیشه در حمایت از مهاجران مشاهده کرده بود، مهاجرانی که پیامبر در ابتدای اسلام از بیم اقدام مشرکان مکه در اعمال بدترین شکنجه ها به

منظور اجبار ایشان به برگشتن از دینشان به حبشه فرستاده بود. بر همین اساس که بیشتر نویسندگان تفاسیر مبتنی بر حدیث بر این عقیده اند که این آیه اولاً و بالذات در مورد ایشان نازل شده است. با وجود این چنین دیدگاهی منافعی این نیست که عموم این لفظ دامنه وسیع تری را شامل شود، هر چند که اوضاع و احوالی خاص سبب نزول آن شده باشد. آنچه در این زمینه از احادیث روایت شده در خاتمه تفسیر این آیات خواهیم آورد.

هنگامی که پیامبر نامه هایی را مبنی بر دعوت به پذیرش اسلام، برای پادشاهان و رؤسای قبایل فرستاد. از میان آنها مسیحیان بهترین پاسخ را به او دادند. هر اقلیوس امپراتور روم در شام، بر آن شد تا رعایای خود را متقاعد به پذیرش اسلام نماید و هنگامی که با مخالفت آنها، به سبب دلستگی شدید به آداب و سنن گذشته و ناتوانی شان در درک دین جدید مواجه شد به نوبه خود به پاسخی دوستانه اکتفا نمود و مقوقس (Muquwqis) فرمانروای قبطیان مصر نیز پاسخی دوستانه تر داد، هر چند که تمایل بیشتری به اسلام از خود نشان نداد؛ او هدایای ارزنده ای برای پیامبر فرستاد. بعدها، هنگامی که مصر و شام توسط مسلمانان فتح شد ساکنان آن نسبت به مزایای اسلام شناخت بیشتری پیدا کردند، و «فوج فوج به دین خدا داخل شدند و قبطیان در آن پیش قدم بودند.

فرستاده پیامبر به نزد مقوقس، حاطب بن ابی بلتعنه، هنگامی که نامه را تسلیم وی می نمود چنین گفت: «پیش از تو نیز فردی بود که گمان می کرد قادر متعال است و خداوند او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرده. او خدای را به سخره گرفت و خداوند نیز انتقام خویش را گرفت. از دیگران عبرت بگیر پیش از آنکه عبرت

دیگران شوی!، متوقس رد جواب می گوید:
«برای ما دینی است که آن را ترک نخواهیم گفت
مگر برای دینی برتره. حاطب می گوید: «ما تو را
به پذیرش اسلام می خوانیم به وسیله اسلام
است که خداوند کاستی سایر ادیان را جبران
می کند، پیامبر ما همگان را به قرآن فرا خوانده
است و مخالف ترین افراد رد مقابلش فریض اند و
دشمن ترین دشمنان یهود و حال آنکه
نزدیک ترین افراد به او مسیحیان اند. به جانم
سوگند که بشارت موسی به عیسی برابری ندارد
مگر بشارت عیسی به محمد و دعوت ما تو را به
پذیرشش قرآن همتایی ندارد مگر دعوت به
یهود را به پذیرش انجیل. هر پیامبری قومی
خاص را مخاطب می سازد که امت او را تشکیل
می دهند و بر آنهاست که از او پیروی کنند. ما تو
را به هیچ وجه از پیروی دین مسیح منع نمی کنیم
که تو را ملزم به وفاداری به آن می دانیم که آن
عین اسلام است». متوقس دوباره پاسخ
می دهد: «من در مورد این پیامبر تفکر کردم و
دریافتم که او به هیچ امر ناخواستنی فرمان
نمی دهد و از هیچ امر مطبوعی نهی نمی کند. من
او را کاهنی گمراه کننده و یا ساحری دروغگو
نیافتم. بلکه برعکس در او نشانه نبوت دیدم که
غیبت را ظاهر می کند و از سخنان پنهان خبر
می دهد. من می بینم که ...»

شاهدی بر آنچه گفتیم. سخنان عمر و
عاص فرستاده پیامبر به نزد پادشاه عمان
جیفرین جلندی و برادرش عبدبن جلندی ست.
عمر در ابتدا به نزد عید که فردی بردبارتر و
آرام تر بود می رود و پذیرش اسلام را به او
پیشنهاد می کند. عید به او می گوید: «عمر تو پسر
بزرگ قومت نمی باشی، پدرت (در مقابل این
دین) چه کرد؟ عمر پاسخ می دهد: «او مرد رد
حالی که به محمد ایمان نیاورده بود. دوست

می داشتم که او مسلمان می شد و به صدق پیامبر
گواهی می داد. من خود نیز هم رأی پدرم بودم تا
روزی که خداوند مرا به اسلام هدایت کرد.» عبد
می پرسد: «در چه زمانی اسلام آوردی؟» و عمر
جواب می دهد: «به تازگی» عبد از اوضاع و
احوالی که در آن به اسلام گرویده بود می پرسد و
او جواب می دهد: «هنگامی که نزد نجاشی
بودم. عمر حکایت می کند که در این موقع از
اسلام آوردن نجاشی نیز به او خبر داده است.
عبد می پرسد: «در این صورت صورت مردم او
را در مقابل حکومتش چگونه رفتار کردند؟» عمر
رد پاسخ می گوید: «آنها نیز عمل وی را تأیید
کرده و از او پیروی کردند.» اسقف و راهبا نیز از
او پیروی کردند؟» عمر متوجه باش چه می گویی
که برای مرد خصلتی بدتر از دروغگویی نیست.»
عمر پاسخ می دهد: «من هرگز دروغ نمی گویم و
در مورد دینمان چیزی را دگرگون جلوه
نمی دهم.» عبد می گوید: «گمان نمی کنم که
هراکلیوس از گرویدن نجاشی به اسلام آگاه
باشد.» عمر جواب می دهد: «چرا» - «از کجا
می دانی؟» - «نجاشی به وی خراج می داده است
و پس از گرویدن به اسلام و ایمان آوردن به
محمد گفته است به خدا سوگند اگر (هراکلیوس)
حتی یک درهم نیز از من مطالبه کند. به او
نخواهم داده. این سخنان باید به اطلاع
هراکلیوس رسیده باشد که برادرش الیناق از او
می پرسد: «تو رعیت را که به تو خراج
نمی پردازند و به دینی جدید که غیر از دین
توست گرویده بدون مجازات رها می کنی؟»

هراکلیوس به او پاسخ می دهد: «با فردی که
به دینی راغب شده و خود آزادانه به آن گرویده
است، چه می توانم بکنم؟ به خدا که اگر من هم
تا این اندازه به حکومتم دل بسته نبودم همچون او
عمل می کردم.» عبد باز می پرسد: «خوب، از

آنچه این دین به آن امر می‌کند و آنچه از آن باز می‌دارد، برایم بگو». عمر می‌گوید: «او ما را به اطاعت خدا امر می‌کند و از معصیت وی نهی. او ما را به عمل به انصاف و رعایت صله رحم امر می‌کند و ما را نهی می‌کند از ظلم و تجاوز زنا و شراب، همان‌گونه که باز می‌دارد از پرستش سنگ‌ها، بت‌ها و صلیب». و عید اعتراف می‌کند: «و چه نیکوست آنچه را این دین بدان دعوت می‌کند. اگر برادرم می‌توانست مرا همراهی کند، به آنجا می‌آمدیم تا به محمد ایمان آورده و به صدق گفتارش گراه دهیم. اما افسوس! برادرم به حکومتش دل بسته‌تر از آن است که آن را رها کند و تهدیست گردد». آن دو مدتی بعد مسلمان شدند.

از این شواهد چنین بر می‌آید که مسیحیان مجاور حجاز در زمان بعثت محمد بیشتر اشتیاق را برای ابراز دوستی به مؤمنان و گرویدن به اسلام از خود نشان می‌دادند. و خوددایر حاکمان آنها از پذیرش اسلام دلیلی نداشت مگر دل بستگی آنها به قدرت و اما نجاشی - اصحمه - پادشاه حبشه به همراه مردمش از جمله صاحب‌منصبان دینی و مأموران دولتی به اسلام گرویدند. ولی به نظر می‌رسد که اسلام پس از مرگ وی در حبشه انتشار نیافت و مسلمانان نیز نسبت به اقامه احکام و قوانین اسلام در این سرزمین آن گونه که مثلاً در مصر و شام عمل کردند، همت نگماردند و این خود بحثی تاریخی را می‌طلبد که ارتباطی با موضوع بحث ما ندارد. روایت می‌کنند که پیامبر فرمود: «حبشیان را راحت بگذارید مادامی که آنها شما را راحت گذاشته‌اند و نگران ترک‌ها نباشید مادامی که شما را نگران نمی‌کنند». و سیوطی رد جامع‌الصغیر این حدیث را منسوب به ابوداود می‌داند که او خود از یکی از صحابه نقل نموده و

آن را حدیثی صحیح می‌داند. ابوداود این حدیث را با همین الفاظ نقل می‌نماید و نسائی نیز به همین ترتیب در پایان حدیثی طویل که می‌توان آن را به این مضمون خلاصه کرد: هنگامی که پیامبر در جریان جنگ احزاب، مشغول خنجر خندق بودند، خداوند سرزمین کسری را به او نشان می‌دهد و مسلمانان نیز از او می‌خواهند که فتح آن را برای امت اسلام از خداوند خواستار شود. و پیامبر نیز دعا می‌کند. براساس همین نقل، پس از آن خداوند امپراتوری قیصر و سرزمین شام را به او نشان می‌دهد و باز از پیامبر می‌خواهند که فتح آن را نیز به نفع اسلام از خدا بخواهد و او برای این منظور هم دعا می‌کند. حکایت شده است که پس از آن خداوند سرزمین حبشه را به او نشان می‌دهد و این هنگامی است که این حدیث از ایشان نقل می‌شود، پیش از آنکه از او بخواهند برای فتح آن (به نفع مسلمین) دعا نماید.

خلاصه پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده بودند، در آن زمان به همان اندازه که از جانب یهودیان و مشرکان دشمنی می‌دیدند از جانب مسیحیان دوستی نزدیک احساس می‌کردند. ممکن است بعضی گمان کنند که سبب این امر دوری محل زندگی مسیحیان از مسلمانان بوده است. در حالی که یهودیان در مدینه و مشرکان در مکه و مدینه بسیار به آنها نزدیک بودند. کسی که از فاصله‌ای دور به ترک دینش و پذیرش دینی دیگر دعوت می‌شود نمی‌تواند همچون افراد نزدیکی که مورد دعوت مستقیم و شفاهی قرار می‌گیرند، موضوع دشمنی و مخالفت کسانی که این دعوت را می‌نمایند، باشد. و به همین دلیل است که یهودیان شام و آندلس، تمایل باطنی به سمت مسلمانان داشتند و خواهان پیروزی مسلمانان بر مسیحیان روم و گوت بودند و به

دنیال آن دشمنی‌ای که مسلمانان و مسیحیان را برای دستیابی به قدرت روبروی هم قرار داد و جنگ‌هایی که از آن ناشی شد از حد دشمنی یهودیان و مشرکان نسبت به مسلمانان صدر اسلام بسیار فراتر رفت.

مبنای این نظر در مجموع این است که دشمنی و دوستی ناشی از تنازع و کشمکش بر سر امتیاز مادی و معنوی همچون قدرت بوده و خواهد بود. این تنازع هر چند به نام دین و یا هر منفعت موقت دیگری باشد به هیچ وجه از طبیعت دینی ناشی نمی‌شود. و این امر با آنچه امروزه مروجان مسیحیت در وجدان مسلمانان برمی‌انگیزند و همچنین بی‌عدالتی و تجاوزاتی که روابط دول اسلامی و مسیحی را

مشوش ساخته، تأیید می‌شود در حالی که مشابه آن در روابط مسلمانان و یهودیان مشاهده نمی‌گردد. برعکس می‌توان وضعیتی مشابه را در روابط مسلمانان و مشرکان کشور هند مشاهده کرد چرا که منافع و امتیازات آنها به شدت با هم در تعارض است. دشمنی و دوستی در آنجا ناشی از عواملی بیرونی است هیچ ربطی به مذهب و نژاد ندارند.

بنابراین هر چند از این نظر (بیان دوری و نزدیکی محل زندگی به عنوان سبب دوستی و دشمنی) فی الجمله درست است ولی در تمام جزئیاتش صدق نمی‌کند. چرا که همان‌گونه که بر متخلفین در دین منطبق است بر کسانی که با یکدیگر در نبرد بودند همان‌گونه که با عثمانیان می‌جنگیدند. حتی مسیحیانی که اهل یک مذهب نیز هستند ممکن است یا هم نبرد کنند. همان‌گونه که انگلیسی‌ها و آلمان‌ها با هم جنگیدند. بدین ترتیب این امر نمی‌تواند منظور این آیه باشد چرا که قرآن رد مقام بیان معنی عالی‌تر و عام‌تر می‌باشد که مختص به تنازع بر

سر منافع نیست.

در واقع علت حقیقی خصومت کینه‌ورزان و علت حقیقی دوستی و محبت ورزان در «حالت نفسانی» ایشان که ناشی از سنن مذهبی و یا الحادی آنها و همچنین ترتیب اخلاقی و اجتماعیشان است دیده می‌شود.

و قرآن نیز هنگامی که در این آیه به روشنی علت احساس دوستی مسیحیان را بیان می‌دارد ما را متوجه همین امر می‌نماید. و این در حالی است که هیچ اشاره‌ای به دشمنی یهودیان و مشرکان نمی‌کند؛ در حقیقت «حالت نفسانی» این گروه‌ها در بسیاری از سوره قرآن به طور کامل آمده است. رساترین آنها در بیان «حالت نفسانی» یهودیان همین سوره و سوره طویل مدنی قبل از آن می‌باشد. در حالی که رساترین آنها در بیان «حالت نفسانی» مشرکان سوره انعام می‌باشد که سوره‌ای مکی بوده و بلافاصله بعد از همین سوره می‌آید.

در آنجا یهودیان و مشرکان خود را مشترکاً واجد تمامی صفات و خلقیاتی می‌بینند که شدیدترین دشمنی‌ها را نسبت به مؤمنان برمی‌انگیزد: کبر و خودستایی، بی‌عدالتی و جاه‌طلبی نژادپرستی و عصبیت‌های قومی تمایلات مادی، خودپسندی و سنگ دلی ضعف تمایلات عاطفی و بخشاینده‌گی اما اعراب مشرک به رغم جاهلیتشان نسبت به یهودیان نازک‌دل‌تر بوده، جوانمردی و سخاوت بیشتری از خود بروز می‌دادند و از آزادی و استقلال فکر بیشتری برخوردار بودند. خداوند رد این آیه، ابتدا به یهودیان اشاره می‌کند تا ویژگی‌های اصلی و بنیادی خلقیاتی را که مختص به ایشان است بهتر نشان داده و برتری آنها را بر اعراب مشرک در این زمینه بهتر بیان کند. همین قدر کافیست که آنچه در موردشان گفته شده است،

یادآوری کرد: آنها بعضی از پیامبران را به قتل رسانیده و بعضی را نیز آزار و شکنجه کرده‌اند و به ناحق خوردن مال غیر را مجاز شمرده‌اند و اما این که در سرزمین مقدس شام و آندلس مسلمانان را ترجیح دادند، ناشی از رغبتشان به فرار گرفتن در پناه تأسیسات منصفانه اسلام و بهره‌گیری از آرامش نسبی به دور از آزار و اذیتی بوده است که مسیحیان این سرزمین نسبت به آن‌ها روا می‌داشتند. با وجود این از هیچ یک از عاداتشان چشم‌پوشی نکرده و آنچه را که به عنوان طبیعتشان شناخته شده بود، ترک نگفتند. علاوه بر آنکه ایشان هیچ کاری را به انجام نمی‌رسانند مگر برای مصلحت خویش و همچنین ممکن است آنچه را خداوند در بیان علت دشمنی آنها نسبت به مسلمانان بیان نموده است، از بیان عللی فهمید که به واسطه آن مسیحیان تا این اندازه در دوستی به مسلمانان نزدیک‌اند؛ و این بدین سبب است که برخی از آنها کشیش و راهبانند و آنها تکبر نمی‌کنند. منظور این است که علت این نزدیکی زیاد مسیحیان از جهت دوستی به مسلمانان، در این است که در میان آنها کشیشانی می‌باشند که به امر تعلیم و تربیت دینی ایشان می‌پردازند و همچنین راهبانی که نمونه‌های زهد و ترک نعیم دنیا، خداترسی و وقف کامل خویش برای پرستش بهتر اویند و همچنین این مسیحیان با عدم اذعان به حق آنگاه که حقیقتش جلوه‌گر است، از تکبر بر خویش نمی‌بالند. به راستی یارزترین آداب مذهبی‌شان عبارت است از فروتنی و تواضع، پذیرش هر سلطه مادی و اطاعت از تمامی حاکمان این جهانی علاوه بر آن از مشهورترین آداب آنها امر به محبت به دشمنان می‌باشد و جلو آوردن گونه چپ در مقابل کسی که بر گونه راستشان سیلی زده است.

این فرامین از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و حضور این کشیشان و راهبان بدون شک سبب نفوذ آن در روح این مردم و جمهوری مسیحیان گشته و بدین سبب است که تکبر که سبب عدم پذیرش حق می‌شود در ایشان بسیار کم‌رنگ شده است. مسیحیان از مدت‌ها پیش به قبول ارادی و اختیاری سلطه مخالف و رضایت آنچه در خفا چه آشکارا شناخته شده‌اند. در حالی که یهودیان برعکس هنگامی که در شرایطی مشابه تظاهر به رضایت می‌کنند تنها از جهت اضطراب است و در خفا دست از دسیسه‌چینی و نیرنگ بر نمی‌دارند و این گونه است صفات هر یک از ادیان دو گروه، بدون این که صفات افراد تشکیل دهنده آنها منظور باشد. چرا که در میان هر قومی افراد خوب و بد یافت می‌شود: از قوم موسی گروهی باشند که به حق راهمایند و به آن انصاف می‌ورزند، وجود این شریعت یهودیان خود سبب رشد نژادپرستی در دل‌های ایشان می‌شود چرا که این شریعت مختص مردم اسرائیل بوده و تمامی احکام و نصوص آن مبتنی بر این اصل است و دلیل آن نیز رد این است که شریعت یهود در پی این بود که پس از نجات آنها از بیگاری شدید و مستبدانه بت‌پرستان که امت فرعون بودند، امتی واحد در انبوه ملل مشرک آن عصر ایجاد نماید و اگر خداوند پس از نجات بنی اسرائیل از مصر و استقرارشان در سرزمین مقدس به آنها اجازه می‌داد با امت‌هایی که در آنجا بودند در آمیزند و اگر شریعت یهود را همچون اسلام به گونه‌ای عام و مبتنی بر قواعد مساوات بین بنی اسرائیل و دیگران قرار داده بود در این صورت آموزش‌ها و خلف‌کابری‌های این مشرکان بر آنها غالب می‌شد. چرا که مدت زمانی اندک از درآمدنشان به دین توحید می‌گذشت و دیگر اینکه حالت طبیعی ایشان آنها را مستعد

اثرپذیری از دیگران و پیروی از آنها نموده بود و به همین دلیل بود که به آنها فرمان داده شد تا هیچ یک از اممی را که قبل از آنها در سرزمین مقدس به سر می‌برند باقی نگذارند. موسی نیز به نوبه خود نسبت به مفاسد رابط با مشرکان و بت پرستان پس از مرگ خویش به ایشان اخطار داده بود.

ممکن است ایراد شود که اصلاحی این گونه و با این روش، برای تربیت امتی واحد یعنی به وسیله چنین شریعتی، الزاماً مفاسدی را در اخلاق این امت سبب بخراشد اگر چه تنها مفسده ناشی از آن همان اخلاق شناخته شده یهود تا به امروز باشد که حتی سبب آزار اسم دیگر نسبت به آنها در تمام نقاط شده است؛ تمایل شدید به بهره‌گیری از دیگران و عدم بهره‌دهی ایشان به دیگران مگر برای کسب منفعتی بیشتر یا دفع خسارتی و ناتوانی بسیاری از آنها در ابراز سخاوتی هرچند اندک نسبت به فردی که خارج از آنها باشد، خود کافیتست که جدی‌ترین شبهه را رد اینکه این دین از جانب خدا آمده است، سبب شود. چرا که همانا خداوند فساد را دوست نمی‌دارد.

پیدا کردن پاسخ این شبهه برای مسلمانان بسیار آسان است، چرا که بر این عقیده‌اند که شریعت یهود، تنها شریعتی موقتی و غیرقطعی می‌باشد که در زمان خود وسیله‌ای ضروری برای تشکیل امتی واحد در دل امم مشرک بوده است. پیامبران مصلح یکی پس از دیگری و مرحله به مرحله مبعوث می‌شدند تا اصلاحاتی معنوی همچون اندیشه‌های خداشناسی زیور دارود و تعالیم اخلاقی صحف بخردانه سلیمان، به انجام برسانند به گونه‌ای که نه مادی‌گری آنها را فرا بگیرد و نه خودپسندی تباهاشان سازد. و این چنین بود که مصلح بزرگ اسرائیل عیسی

مسیح برای نقض تلقی آنها و برای دعوت ایشان به آنچه نقیض و یا مخالف آن بود، مبعوث شد. او در مقابل گرایش شدیدشان به مسائل مادی، گرایش مفرط به مسائل روحانی را قرار داد و در مقابل خودپسندی بی‌اندازه‌شان نوع دوستی مبالغه‌آمیزی را (که برای مسیحیان از خود گذشتگی نمونه‌ای از آن است) قرارداد و در مقابل جمودشان به الفاظ و ظواهر شریعت توجه دقیق به روح دین را مطرح ساخت. او قدرت و ثروت را برایشان مکروه دانست و بهره‌گیری از نعم دنیا را نکوهید و امر به دوستی با دشمنانش کرد و از اینکه پاسخ بدی را با بدی بدهد نهی نمود. و همه اینها تنها به منظور فراهم نمودن زمینه مناسب برای کمال دین بود که خداوند با بعثت خاتم پیامبران به انجام رساند، محمد فرستاده رحمة اللعالمین، پارقلیط و روح حقیقت برای آموزش هر چه هست به ایشان و همین‌طور به دیگران و به منظور جمع بین آنچه روح می‌پسندد و آنچه بدن می‌طلبد و برای برقراری عدل و احسان و نه احسان به تنهایی مبعوث گردید.

آن دسته از یهودیانی که اصلاحات مسیح نتوانست دگرگونشان سازد، هر چه بیشتر بر خودپسندی و تعصبشان جمود ورزیدند و به همین دلیل دشمنی‌شان با پیامبر (خاتم) و مؤمنان به او بیشتر از کسانی بود که از زندگی‌شان را براساس این اصلاحات تغییر داده بودند و در میانشان کشیشان و راهبانی یافت می‌شدند که در اصل یهودی بوده و یا از کفر به این دین درآمده بودند: این افراد از نظر دوستی به مسلمانان نزدیک‌تر بوده و نسبت به بسیاری دیگر شتاب بیشتری برای گرویدن به دین جدید از خود نشان می‌دادند. خداوند در مورد ایشان به حق گفته است: «آنانی که پیروی می‌کنند رسول و پیامبر

امی ای را که در نزد خود در تورات و انجیل اعلام شده می‌یابند، (او که) آنها را امر به نیکویی می‌کند و از زشتی نهی طبییات (اطعمه) را حلال و ناپاکی‌ها را حرام می‌گرداند. برمی‌دارد قید و بندهائی که بر آنها سنگینی می‌کند^(۱). این قید و بندها چیزی نیست جز سختی احکام تورات در مورد خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و قوانین مدنی و کیفری و همچنین شدت احکام انجیل در زهد، تواضع و ترک دنیا.

کثرت مسیحیانی که در هر مرحله از تاریخ به اسلام گرویده‌اند و تعداد کم یهودیانی که به این امر مبادرت ورزیدند - آن گونه که قرآن توضیح می‌دهد - دلیلی است بر نزدیکی بیشتر مسیحیان از یهودیان به اسلام، به واسطه طبیعت ادیانشان. حال اگر امروزه مسلمانان خود را ضعیف و رویگردان از هدایت قرآنی نشان نمی‌دارند اگر در دعوت به اسلام و ارائه آن به صورت صحیح اهمال نمی‌ورزیدند، اگر حاکمان فاسد و سیاست‌مداران ناتوان نداشتند اگر رد زمینه علم و تمدن این قدر در سایر ملت‌ها عقب نمانده بودند و از جهت دیگر اگر کشورهای اروپایی و مسیحیان اینگونه در قله توانایی و قدرت نبودند و چنین پیشرفتی در زمینه تمدن و ثروت نکرده بودند و تمامیشان به مسیحیان خاورمیانه نبود و قدرت جذب آنها را نیز نداشتند و اگر اینان (مسیحیان شرق) نیز افتخار نمی‌کردند به وابستگی‌شان به اروپائیان در اخذ روش‌های تربیت مذهبی و مدنی خویش و در تقلی دین به عنوان یکی از اصول تشکیل دهنده ملت برای این اقوام تا آنجا که دفاع از دین را نیز همچون دفاع از زبان خود پندارند که حتی در برابر زبانی بهتر نیز نباید آن را تغییر دهند. جدای از سایر قوانینی که این تعالیم و روش‌ها در دل خود دارند - و اگر این رقابت‌های سیاسی معاصر

بین دولت‌های اروپایی و دولت‌های ما خاتمه می‌یافت اگر برای یک بار دیگر هیچ یک از این (موانع) نبود، دوستی کامل بین این دو گروه برقرار می‌گردید و انتشار اسلام در میان آنها به گونه‌ای کامل تر صورت می‌گرفت. چرا که اسلام اصلاحی بر دین مسیح است، همان‌گونه که دین مسیح نیز اصلاحی است بر دین یهود در حقیقت یهودیانی که نسبت به مسیحیان ابراز دشمنی کرده بودند، بیشتر از کسانی که با مسیحیان به صلح رفتار می‌کردند مورد انهام مسلمانان قرار گرفتند. همان‌گونه که موسی عیسی و محمد گفته‌اند «دین خدا» یکی است ولی براساس قاعده ارتقای بشر عرضه شد تا آنجا که به کمال رسید.

ممکن است ایراد شود اگر همان‌گونه که خداوند دلیل آورده است. علت دوستی نزدیک مسیحیان به مؤمنان تعالیم و سنن مذهبی آنها بوده و این موقعیت ممتاز (هر چند که آیه در مورد طایفه‌ای کاملاً مشخص از مسیحیان نازل شده باشد) به محض مرتفع شدن موانع آن نسبت به همه آنها عمومیت داشته باشد. برای جنگ‌های صلیبی که مسیحیان به نام مذهب به راه انداختند در حالی که مسلمانان هرگز مانند آن را از یهودیان و مشرکان متحمل نشده بودند و همچنین برای تمام جنگ‌های دیگر مسلمانان و مسیحیان که همواره جوهری شبیه جنگ‌های صلیبی داشته چه نوجویی می‌توان داشت؟ که به این پرمش می‌توان دو پاسخ داد و شاید پاسخی دو وجهی.

اول اینکه: حقیقت نزدیکی دین اسلام به دین مسیحیت، حتی اینکه اسلام، اصلاح و تکمیلی برای آن است. در نزد صلیبی‌ها ناشناخته بود. علاوه بر آنها تصویری کاملاً متفاوت با تصویر حقیقی مسلمانان در ذهن

داشتند تصویری زشت و دیگرگون که دشمنان اسلام به آنها تلقین نموده و مسلمانان را همچون بت پرستان و وحشیان معرفی می نمود و این تصویر بازنمایی بود از کتب رسالات و مواعظ پی‌یر (پطرس) راهب و رقیبانس و اگر قومی را نزد مسلمانان متصف به همان صفاتی سازند که پس از این از سوی محرکان جنگ‌های صلیب به مسلمانان نسبت به داده شده بود و مسلمانان برای نبرد با این قوم فراخوانده شوند. تمامی آنها از ضعیف گرفته تا قوی برای آن بسیج خواهند شد.

دوم اینکه هر آنچه از روح صلح، محبت، تواضع و از خودگذشتگی و تسلیم بودن در مقابل هر حکومتی در دل مسیحیت وجود دارد نتوانست در اروپا بر روح جنگ و خودپسندی تکبر و قدرت طلبی در زمین چیره گردد: اوصافی که در دوران امپراطوری روم به شدیدترین حالت خود رسید و منجر به از میان رفتن تمامی بت پرستان در تمام اروپا گردید و سپس جنگ‌های صلیب و تلاش برای از میان بردن مسلمانان از سرزمین مقدس و تمام مشرق زمین را سهب شد. اوصافی که امروزه نیز سبب جنگ‌های ظالمانه است که خود مسیحیان را به علت اختلاف در مذهب و یا رقابت‌های سیاسی شان درگیر می سازد. تمام اینها اثر تعالیم روحی اهریمنی است و هرگز اثر تعالیم روح خدای نمی تواند باشد. حتی اگر از او نقل کنند که گفته است «من نیامده‌ام که صلح را به زمین آورم، بلکه شمشیر را».

بنابراین می توان چنین نتیجه گرفته که تنها دلیل دشمنی موجود بین مسلمانان و مسیحیان، فراموشی اصول عالی دین توسط یک و یا هر دوی آنها و یا نادانی و عدم درک است که توانسته است بین آنها گسترش یابد و این امر تا

آنجا که مربوط به آخرین حکومت‌های موجود در هر دو طرف باشد، کاملاً آشکار است و تنها یک ذهن ناآگاه و یا متکبر دلیلی این دشمنی را در طبیعت این ادیان می بیند. در حقیقت امپراتوری عثمانی قسمت اعظم کشورهای مسیحی را با قوه قاهره فتح کرد و به همین ترتیب هنگامی که مسیحیان قدرت خود را بازیافتند، انتقام خویش را گرفتند و هر چند صاحب منصبان بالکان توانستند ملت‌هایشان را به نام صلیب و مسیح به جنگ با این امپراتوری برانگیزند، ولی چیزی نگذشت که با برافروختن آتش جنگ بین کشورهای خود ثابت کردند که خداوند تمامی تبلیغات مسیحی بیهوده را تکذیب می نماید و بدین ترتیب آشکار شد که صاحب منصبان بزرگ سیاسی در هر دو طرف، رهبرانی دروغین بوده و دین را همچون بهانه‌ای برای راحت تر فریفتن مردم خود و وادار کردن ایشان به حمایت از سیاست‌هایشان از جمله مخالفت با همان دین و پیروان آن به کار می گیرند.

ممکن است ایراد شود که یهودیان برخلاف مسیحیان نزدیکی بیشتری با اسلام دارند زیرا دین ایشان توحیدی بوده و حال آنکه دین مسیحیان شریعت تثلیث است و توحید بنابر پیام تمامی فرستادگان خداوند اساس دین خدا و کمال عقیده است و به همین دلیل است که خداوند مجاز به بخشایش تمامی گناهان مگر شرک است. در پاسخ آن می توان گفت که عقیده به تثلیث عقیده‌ای است که به مسیحیت اضافه شده و نه داخل در آن بوده و نه برای عقل سلیم قابل درک است و آن چنان تأسیری در روح معتقدان به آن نگذاشته است که آنها را از اسلام دور کرده باشد. بلکه برعکس شاید هم یکی از دلایل اجابت دعوت به پذیرش اسلام از جانب ایشان باشد. اما تعیین کننده‌ترین عامل برای

نزدیکی و یا دوری انسان‌ها نسبت به یکدیگر اخلاق و رفتار آنها می‌باشد از این رو ما به روشنی می‌بینیم که در هر دوره‌ای از تاریخ در میان مسلمانان و مسیحیان آن چنان دوستی‌ای برقرار بوده که هرگز در میان گروه‌هایی که ادیان متفاوت دارند مانند آن مشاهده نشده است و این دوستی در سرزمین‌های مختلف تضعیف نشده است. مگر به واسطه کشمکش‌های سیاسی و عصبیت‌های ملی صاحبان قدرت. پس لعنت خداوند بر تمامی برانگیزانندگان دشمنی در میان پندگان خدا باد که خواهان پیروی از هوای نفس و جلب رضای حاکمان خویش‌اند.

در این آیه اصلاحات دیگری نیز وجود دارد که لازم به توضیح است. راهب جمع آن رهبان (همچون رکیان در جمع راکب) کسی را گویند که برای عبادت و حرمان خویش از نعمت همسر و فرزند و لذایذ طعام و لباس، خورا و وقف در تجرد و زندگی منزوی در دیر و یا صومعه نموده است. این کلمه برگرفته از «رهبه» به معنی ترس و یا از رهب «شتران خسته شدند» - یعنی شتران به سبب راه رفتن زیاد خسته و ناتوان شدند - است و اما اصطلاح کشیش (قسیس، جمع آن قسیسون همچون قس و جمع آن قسوس) بر رئیس مذهبی اطلاق می‌شود که در عرف کلیسا در مرتبه‌ای بالاتر از شماس و پائین‌تر از اسقف قرار می‌گیرد. این اصطلاح برگرفته از عبارت قس‌الابلی «خوب شتران را هدایت می‌کنده است» (این اصطلاح در زمانی به کار می‌رود) که شخص بتواند خوب آنها را چرانده و آب دهد - در اصل کشیشان می‌بایست نسبت به دین و کتب مقدسشان اطلاعات و معلومات بسیار داشته باشند، چرا که ایشان رهبران و فتوا دهندگان‌اند. اشاره به

راهبان و کشیشان (در این آیه) برای جمع بین عابدان و عالمان می‌باشد. و دیگر اینکه هر چند رهبانیت بدعتی رد آغوش مسیحیت است چیزی از اهمیت تأثیر آن در نزدیکی مسیحیان در دوستی با مسلمانان نمی‌کاهد.

نویسندگان تفاسیر مبتنی بر حدیث روایت کرده‌اند که منظور از کلمات بکار رفته (در این آیه) «کشیشان و راهبان» همان حواریون یعنی کسانی می‌باشند که در عهد خویش عیسی به او ایمان آورده بودند و یا اینکه منظور تمامی اتباع نجاشی می‌باشد که در آینده آن را بررسی خواهیم کرد. عده‌ای این آیه را پایان جزء ششم می‌دانند، چرا که تقسیم‌بندی قرآن به جزء تأثیری رد مفهوم مفاد آیات ندارد. جزء هفتم یا این آیه آغاز می‌گردد:

«و هرگاه می‌شنوند آیاتی که بر رسول نازل شده است، چشمانشان را خواهی دید که اشک از آن جاری می‌شود به واسطه آنچه می‌دانند از حق». آنها که گفته‌اند «ما نصرانی هستیم - (نانشاری) - هنگامی که آنچه را بر رسول کامل محمد، فرستاده رحمت عالمین برای تمامی جهانیان که به او کمال دین محقق شده است می‌شنوند تو که ناظر آنان می‌باشی، می‌بینی که اشک از چشمانشان جاری می‌گردد یعنی چنان از اشک پر می‌شود که از شدت زیادی از دو طرف چشم فرو می‌ریزد و یا به حدی که می‌توان گفت که چشمانشان از شدت اشک دیده نمی‌شود. و این از آن جهت است که آنان از حقیقتی که قرآن برایشان بیان می‌کند آگاهند. و تنها آنچه ایشان را از پذیرش و تأیید آن باز می‌دارد، همانا جسارت و تکبری است که بسیاری دیگر را نیز از آن باز داشته است.